



مقالات و بررسیها

نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پائیز و زمستان ۱۳۴۹

دفتر سوم و چهارم

نقل دیوان عراق از فارسی به عربی

روایتی و بارز آن و توجیح درباره روایت

پس از آنکه دولت ساسانی ایران بر افتاد و دولت اسلامی عرب جای آن را گرفت دیوان خراج یعنی تمام تشکیلات مالی و اداری و دفاتر حساب و جمع و خرج دولتی در تمام مناطق ایران همچنان به زبان فارسی و با همان راه و رسم دوره ساسانی باقی ماند، و مدتها طول کشید تا دستگاه خلافت و کارگزاران آن توانستند زبان دیوان را از فارسی به عربی برگردانند. علت تأخیر در این امر که از امور مهم دولت خلفا بشمار می رفت یکی این بود که اعراب در قرنهای نخستین اسلامی بیشتر به جنگ و کشورگشائی می پرداختند تا به کار اداره امور و کشور داری. آنان که از دل و جان اسلام را پذیرفته بودند به نشر اسلام سرگرم بودند، و آنانکه بنا به مصلحتی آن را گردن نهاده بودند به جمع غنائم. و به این جهت دستگاه خلافت هنوز آن استقرار و آرامشی را که لازمه پرداختن به چنین اموری باشد نیافته

بود. و دیگر اینکه در سازمانهای دیوانی هنوز دبیران و نویسندگانی که بتوانند دیوان خراج و تمام دفاتر حساب را به عربی برگردانند و آنرا به عربی اداره نمایند تربیت نشده بودند، زیرا خود اعراب به حرفه نویسندگی و کار دفتری دیوان توجهی نداشتند و این کار میبایستی بدست طبقات دیگری از مسلمانان انجام می گرفت. شاید مخارج این کار (۱) و فقدان وسایل مادی دیگر نیز یکی از علل تأخیر در این امر بوده است. به هر حال دستگاههای مالی و اداری خلافت در تمام سرزمینهای تابع دولت ساسانی خواه ناخواه تا مدتها همچنان به زبان فارسی و در زیر نظر و ادارهٔ دبیرانی که از قدیم آنجا را اداره می کردند باقی ماندند.

نخستین دیوانی که در تمام قلمرو سابق دولت ساسانی از فارسی به عربی برگردانده شد دیوان مرکزی آن دولت یعنی دیوان عراق بود. نقل دیوان عراق از فارسی به عربی در زمان خلافت عبدالملک بن مروان در شام و ولایت حجاج بن یوسف بر عراق صورت گرفت، و این امر پس از سال ۸۴ هجری اتفاق افتاد (۲) نقل دیوان شام هم در سوریه از زبان رومی به عربی در همین دوره به انجام رسید (۳) و این می رساند که در این زمان، هم دولت اموی پس از جنگ و ستیزهای داخلی و خارجی تاحدی ثبات و

۱ - مخارج نقل دیوان شام را به زبان عربی یکصد و هشتاد هزار دینار نوشته اند (فتوح البلدان، ص ۲۳۰) که معادل مبلغی در حدود دو میلیون و هفتصد هزار درهم می شده است. دربارهٔ مخارج نقل دیوان عراق اطلاعی در مآخذ به دست نمی آوریم ولی به احتمال قوی باید خیلی بیشتر از آن مبلغ شده باشد، زیرا دیوان عراق دیوان مرکزی دولت ساسانی و دارای سازمان وسیعی بوده است.

۲ - نقل دیوان در زمان ریاست صالح بن عبدالرحمان بر دیوان عراق صورت گرفت. و صالح بعد از قتل زادن فرخ رئیس پیشین این دیوان به ریاست آن انتخاب گردید و زادن فرخ در قتل این اشعث کشته شده که در سال ۸۴ هجری اتفاق افتاده است.

۳ - فتوح البلدان، به تصحیح دکتر صلاح الدین المنجد، مکتبه النهضة المصرية،

استقرار یافته بود که به کار تعریب دستگاههای اداری و مالی لااقل در مراکز اصلی خلافت پردازد، و هم اینکه در طی مدتی که بر حکومت خلفا و انتشار زبان عربی در سرزمینهای غیر عربی گذشته بود در دستگاههای اداری و مالی دولت اشخاصی که در زبان و ادب عربی آن اندازه تسلط داشته باشند که بتوانند این مهم را به انجام رسانند کم نبوده‌اند. و وسائل و مقدمات کار نیز فراهم شده است.

در اینجا باید این نکته یادآوری شود که دیوان عراق هر چند دیوان مرکزی ایران بوده ولی نقل آن ارتباطی با نقل دیوان ولایات و سایر مناطق ایران نداشته، زیرا دیوانهای ولایات مدتها پس از این تاریخ و بتدریج به زبان عربی برگردانده شدند، و حتی بعضی از این دیوانها که اطلاعی از آنها در دست داریم در تمام دوره اموی همچنان به زبان فارسی باقی ماندند. دیوان خراسان تا دوره حکومت نصر بن سیار آخرین کارگزار دولت اموی در آن سامان هنوز هم به زبان فارسی و در اختیار دبیران و حسابداران زردشتی بود، و چون در سال ۱۲۴ هجری یوسف بن عمر که در آن تاریخ عامل عراق بود در نامه‌ای که به نصر بن سیار نوشت او را از استخدام غیر مسلمانان در دیوان منع نمود نصر در صدد نقل دیوان از فارسی به عربی برآمد و دبیری بنام اسحاق بن طلیق این کار را متعهد شد و به انجام رسانید (۱) نقل دیوان اصفهان از فارسی به عربی از این تاریخ هم دیرتر اتفاق افتاد زیرا نخستین کسی که در آن دیوان به عربی نوشت سعد بن ایاس بود. و سعد بن ایاس دبیر عاصم بن یونس کارگزار ابو مسلم خراسانی بر اصفهان بود (۲). برگرداندن دیوان عراق به دو جهت دارای اهمیت بود یکی بدان جهت که دیوان عراق همانطور که گفتیم دیوان مرکزی دولت ساسانی بود و در حکومت خلفا نیز دیوان مرکزی سرزمینهای شرقی خلافت اسلامی

۱ - جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۴۳

۲ - این رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۱۹۶

یعنی قسمت عمده قلمرو فرمانروائی ساسانیان گردید، و به علت تنوع کار و تعدد رشته‌های حساب آن که علاوه بر حساب عراق و ارض سواد کلبات حساب سایر ولایات تابعه نیز در آنجا نگه داری می‌شد وضعی خاص داشت که تنها حسابداران آزموده و دفترنویسان متبحر می‌توانستند به امور آن احاطه کامل یابند، و تغییر زبان در چنین دستگاهی امری دشوار و پیچیده بود و به تهیه مقدمات و آمادگی قبلی احتیاج داشت، و دیگر بدان جهت که دیوان عراق نخستین دیوانی بود که از بین تمام دیوانهای سرزمین گسترده ایران به زبان عربی ترجمه می‌شد و این نخستین باری بود که زبان عربی در یکی از امور فنی و دیوانی که سابقه‌ای در آن نداشت به کار گرفته می‌شد و جای زبانی را که قرن‌ها در این کار سابقه داشت می‌گرفت.

در اینجا باز باید به یک مطلب دیگر توجه شود و آن این است که نقل دیوان از فارسی به عربی جز تغییر زبان تغییر مهم دیگری را در دیوان‌های خراج باعث نگردید، یعنی این تغییر و تحول به اصول دفتری و نظام امور مالی که از قدیم در این دیوانها حکمفرما بود سرایت ننمود، بلکه آن اصول به همان صورت و با همان رسم و آیین کهن و غالباً زیر نظر دبیران ایرانی همچنان پابرجا و استوار ماند، و از آنجا که در دوره ساسانی کار دیوانی از جمله اموری بود که اختصاص به طبقه خاصی از اشراف و بزرگان داشت و طبقه دبیران خود از طبقات ممتاز آن دوره به شمار می‌رفتند به این جهت تصدی امور دیوان و پیشه دبیری هم در بین همان طبقه دست به دست و نسل به نسل می‌گشت، ظاهراً پس از اسلام هم با آنکه نظام طبقاتی در آن حکمفرما نبوده باز این رسم و آیین کم و بیش در دیوانهای ایران ادامه داشته است. ابن حوقل که در قرن چهارم می‌زیسته در باره فارس می‌نویسد:

« در فارس سنتی نیکو و مردم آنجا را عادت پیسنیده است و آن گرامی داشتن خاندانهای قدیمی و بزرگ شمردن صاحبان نعمت ازلی است. در

این ناحیه خاندانهای هستند که کار دیوان را از روزگار باستان تا کنون به ارث می‌برند « این حوقل چند خاندان از همین خاندانهای قدیم ایرانی را مانند خاندان حبیب و خاندان صفیه و خاندان مرزبان ذکر کرده و دربارهٔ خاندان مرزبان گوید که این خاندان قدیمی ترین دودمانهای ایرانی فارس و از حیث شماره بزرگترین آنها هستند و کارهای دیوانی از زمان بسیار قدیم در دست ایشان می‌باشد (۱). و همین امر هم باعث شده بود که اصول نظام دیوانی قدیم حتی پس از ترجمه به عربی با ز به همان صورت با تغییرات جزئی که لازمه تغییر و تحول نوع حسابها بود همچنان باقی بماند.

دربارهٔ ترجمه دیوان عراق از فارسی به عربی روایتی از مدائنی نقل شده که از آن می‌توان اهمیت این واقعه را از نظر معاصران و اثری را که برای آن در ناتوان کردن زبان فارسی پیش‌بینی می‌کرده اند به خوبی دریافت. چنین پیدا است که در این موضوع مبارزه‌ای هم، هر چند به‌طور نهانی، بین طرفداران و مخالفان این اقدام وجود داشته است که در یک طرف آن دبیران ایرانی فارسی نویس و سایر ایرانیانی که به حفظ اعتبار و حیثیت زبان فارسی علاقه‌مند بودند قرار داشتند و در طرف دیگر دستگاه امارت حجاج عامل سخت‌گیر و سنگدل دوران اموی و رئیس دیوان او که هر چند او هم ایرانی بوده ولی چون حجاج او را به این کار مأمور کرده بود برای انجام آن کوشش و اهتمام می‌نمود. داستان نقل دیوان رآمدائنی از علی بن محمد بن ابی سیف از رجال قرن اول اسلامی روایت کرده و در کتاب فتوح البلدان بلاذری و الفهرست ابن ندیم هر دو نقل شده است. بر طبق این روایت رئیس دیوان خراج که حجاج او را مأمور این کار کرده بود صالح پسر عبدالرحمان بود. عبدالرحمان پدر این صالح از ایرانیانی بود که در سیستان به دست اعراب اسیر شده بود و

او را به عراق آورده بودند. صالح پیش از اینکه خود به دبیری دیوان خراج یعنی به ریاست این دیوان برگزیده شود در همین دیوان زیر دست زادان فرخ رئیس پیشین این دیوان کار می‌کرد و در نویسندگی به زبان فارسی و عربی هر دو مهارت داشت و پس از کشته شدن زادان فرخ حجاج او را به ریاست دیوان برگزید.

در زمان حیات زادان فرخ گفتگویی بین همین صالح و زادان فرخ در موضوع نقل دیوان از فارسی به عربی صورت گرفته بود؛ بدین گونه که روزی صالح به زادان فرخ استاد و رئیس خود می‌گوید که: من می‌بینم امیر (حجاج) را نسبت به من نظر محبتی است و بیم آن دارم که مرا به جای تو برگزیند و این برای من ناگوار است که جای تو را بگیرم! زادان فرخ می‌گوید: خاطر مشغول مدار که امیر به من سخت نیازمند است چون کسی را نخواهد یافت که حساب او را نگاه دارد، و صالح می‌گوید: ولی اگر من بخواهم می‌توانم که دیوان را از فارسی به عربی برگردانم (یعنی این کار را از انحصار دبیران فارسی نویس خارج کنم) زادان فرخ او را در این کار می‌آزماید و چون می‌بیند که صالح از عهده این کار برخوردار آمد او را دستور می‌دهد که از این مقوله سخنی بزبان نراند و حتی خود را به بیماری بزند به تفصیلی که در روایت ذکر شده است.

روایت گوید که پس از کشته شدن زادان فرخ که صالح به جانشینی او تعیین گردید روزی صالح آنچه را که میان او و زادان فرخ گذشته بود برای حجاج بازگفت و حجاج چون دانست که صالح از عهده چنین کاری برمی‌آید او را مأمور نمود تا دیوان را به عربی برگرداند.

دبیران ایرانی که اداره امور دفاتر مالیاتی و دخل و خرج کشور را بر عهده داشتند و مایل نبودند چنین کاری صورت گیرد در صدد برآمدند تا با ذکر مشکلات این کار و بزرگ جلوه دادن آن صالح را از قبول این عمل

باز دارند. نمونه مجادلات ایشان گفتگویی است که بین مردان شاه پسر زادن فرخ رئیس سابق دیوان و صالح بن عبدالرحمن رئیس لاحق آن روی داده و قسمتی از آن در همین روایت ذکر گردیده است. و حتی ایرانیان حاضر شدند که صد هزار درهم به صالح بدهند که او در برابر حجاج از انجام این کار اظهار عجز کند ولی صالح نپذیرفت، شاید بدان جهت که حجاج برای او ضرب الاجلی تعیین کرده بود و اگر او در آن مدت کار را به انجام نمی‌رسانید از خشم حجاج و عواقب ناگوار آن در امان نمی‌ماند. و ایرانیان چون لجاج و سرسختی صالح را در این کار دیدند گفتند خداوند ریشه‌ات از بیخ برکند که ریشه زبان فارسی را از بیخ برکندی.

آنچه در این روایت جلب نظر می‌کند و قابل مطالعه و بررسی است یکی مشکلاتی است که از لحاظ ادبی و لغوی بنظر دبیران ایرانی می‌رسیده که بی‌شبهت به مباحثی که در عصر ما برای ترجمه بعضی از اصطلاحات فنی به زبان فارسی عنوان می‌شود نیست، و دیگر حذف و تحریفهایی است که در نقل این روایت در مآخذ موجود روی داده و در نتیجه* آن این روایت گنگ و در بعضی موارد نامفهوم شده است. مشکلاتی که بنظر دبیران ایرانی می‌رسیده و به زبان مرد انشاه بیان شده به نقص اصطلاحات فنی دیوانی در زبان عربی و دشواری نقل یا ترجمه* آن اصطلاحات مربوط می‌شود. برای دبیرانی که با اصطلاحات فارسی که قرن‌ها در دیوانها به کار رفته و در نتیجه پخته و جا افتاده شده بود خو گرفته و مانوس شده بودند ترجمه عربی بعضی از اصطلاحات که در آن زمان هنوز ناپخته و جانفِتاده بود نارسا می‌نمود، و چون برای بسیاری از آنها در زبان عربی معادلی نمی‌شناختند به این جهت زبان عربی را برای این کار آماده نمی‌دانستند، و همین مشکلات بود که به رخ صالح می‌کشیدند تا ناتوانی او را در این عمل باز نمایند و او را از قبول این کار منصرف سازند. و از جوابهای صالح که نمونه‌ای از آن باز در

همین روایت ذکر شده چنین برمی آید که او هم در زبان عربی آن اندازه تسلط و به خود آن اندازه اعتماد داشته که از دشواری کار نهراسد و اگر هم برای لفظی اصطلاح جامعی نمی یافته خود از کلمات عربی اصطلاح تازه ای وضع کند یا همان اصطلاح را معرّب سازد.

در نمونه ای که از گفتگوی مردان شاه و صالح در این روایت آمده چند کلمه فارسی ذکر شده که در آنها در همه نسخه هائی که این روایت را نقل کرده اند حذف و تحریفی روی داده است.

چنانکه گفتیم این روایت در دو مأخذ قدیم عربی نقل شده یکی در کتاب فتوح البلدان تألیف احمد بن یحیی بن جابر معروف به بلاذری و دیگر در کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم. کتاب فتوح البلدان در اواسط قرن سوم هجری نوشته شده و الفهرست در نیمه دوم قرن چهارم، و بین تألیف این دو کتاب بیش از یک قرن فاصله است و اینکه این حاف و تحریف در هر دو کتاب یکسان دیده می شود نباید باعث تعجب باشد زیرا ممکن است این تصرف که نتیجه نا آشنائی نسخه نویسان به کلمات فارسی بوده نخست در کتاب فتوح البلدان، حاصل شده و از آنجا به الفهرست منتقل شده باشد، و یا اینکه حذف و تحریف در روایت اصلی که مأخذ هر دو کتاب بوده روی داده باشد.

قسمتی از این روایت که این حذف و تحریف در آن روی داده و مورد گفتگوی ما است در اصل عربی در نسخه چاپ شده فتوح البلدان چنین است: فقال له (ای لصالح) مرد انشاه بن زادن فروخ: کیف تصنع بدهویه و شویه؟ قال: اکتب عشر ونصف عشر. قال فکیف تصنع بوید؟ قال: اکتبه ایضا. والوید النیف و الزیادة تراد (۱).

۱ - فتوح البلدان، بتصحیح و تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد، طبع مکتبة النهضة المصرية، ص ۳۶۸.

و در نسخه چاپ شده^۱ الفهرست همین عبارت با تغییر مختصری چنین آمده : « فقال له (ای لصالح) مردانشاه بن زادنقروخ کیف تصنع بدھویہ و ششویہ ؟ قال : اکتب^۲ عشر^۳اً و نصف^۴ عشر . قال فکیف تصنع بوید قال : اکتب و ایضاً ، قال : و الیود النیف و الزیاده تزداد (ا) و معنی این عبارت این است که : مردان شاه پسرزادان فرخ از صالح پرسید با دھویہ و ششویہ چه می کنی ؟ گفت می نویسم عشر و نصف عشر . گفت باوید چه می کنی ؟ گفت می نویسم و ایضاً ، گفت : و ویدهمان نیف است و زائد اضافه می شود » این عبارت در این دو مأخذ شامل دو سؤال است با سه کلمه فارسی که یکی از آنها هم دچار تحریف شده در صورتی که در اصل شامل سه سؤال بوده با چهار کلمه فارسی که یک سؤال و یک کلمه فارسی آن از قلم افتاده ، و چون از حسن اتفاق این حذف و تحریف در اثر نا آشنائی نسخه نویسان عربی فقط در کلمات فارسی روی داده و در معادل عربی آنها که صالح ذکر کرده حذف و تحریفی نیست از این رو به قرینه همین کلمات عربی به آسانی می توان هم مواضع حذف و تحریف را تشخیص داد و هم اصول صحیح آنها را بدست آورد .

نخستین تحریف در کلمه ای روی داده که در عبارت عربی به صورت ششویہ ذکر شده است . دھویہ که صالح معادل آن را در عربی^۵ عشر ذکر کرده صحیح است زیرا دھویہ بمعنی ده یک است و عشر هم همین معنی را می دهد ، ولی معادل ششویہ که بمعنی شش یک است در عربی نصف عشر نیست بلکه (سدس) است بنابراین کلمه ای که صالح آن را نصف عشر معنی کرده ششویہ نباید باشد بلکه کلمه دیگری است که به این صورت تحریف شده . آقای تجدد در ترجمه فارسی کتاب الفهرست ذیل این عبارت با توجه به ناسازگاری آن نوشته اند « دھویہ و ششویہ بمعنی عشر و سدس است و چون در صدر اسلام

کتابچه های مالیاتی عرب به زبان فارسی بود، و در اسلام خمس و زکوة از منابع درآمد بشمار می رفت و خمس در فقه برشش قسمت منقسم می گردیدند ظاهراً در فارسی به رقم ششویه نگاهداری می شد، و مؤید این معنی گفته صالح است که گوید به جای دهویه و ششویه ده و نصف ده می نویسم نصف ده خمس است که همان خمس مالیاتی باشد. (۱) و آقای دکتر آذرنوش در ترجمه فارسی کتاب فتوح البلدان در ذیل همین عبارت درباره کلمه ششویه نوشته اند: « همانطور که در جمله بعد ذکر می شود ششویه یعنی « نصف ده » یعنی در حقیقت پنجویه اما در همه نسخ ششویه است. این مسئله برای دوخویه (۲) نیز حل نشده مانده، وی در تعلیقات خود بر فتوح البلدان می گوید که از دزی (۳) تقاضای حل آن را کرد و از اونیز ترجمه صحیحی بدست نیاورد. تجدد ضمن ترجمه این بخش (که در الفهرست هم آمده است) می گوید از آن باب ششویه می گفته اند که زکوة برشش بخش می شده و یک بخش آن را بر می داشتند... ولی این توجیه هم مورد پسند استاد مینوی واقع نگردید (۴).

۱ - فهرست این ندیم ترجمه رضا تجدد، چاپ دوم تهران ۱۳۴۶، خورشیدی،

ص ۴۴۲

۲ - دوخویه خاورشناس معروف که کتاب فتوح البلدان بلاذری را نخستین بار تصحیح و با تعلیقات عالمانه چاپ کرده است.

۳ - Dozy خاورشناس هلندی که در دانشگاه مادرید استاد زبان و ادبیات عربی بود مؤلف کتاب معروف Supplément aux Dictionnaires Arabes که ذیلی است عالمانه بر قوامیس عربی و در آن لغت هائی را که در فرهنگهای عربی نیامده است جمع کرده و دیگر فرهنگ البسه عربی است که آقای دکتر حسینعلی هروی به فارسی ترجمه کرده است و بنام فرهنگ البسه مسلمانان جزء انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۰۸۷ بچاپ رسیده است.

۴ - فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرنوش انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ذیل ص ۱۰۹.

علت این آشفتگی در معنی عبارت و تفسیرهای ناسازگاری که برای کلمه ششویه شده این است که به معادل عربی این کلمه که صالح ذکر کرده چنانکه باید توجه نشده و ذهن محققان و مترجمان فاضل هم به این نکته معطوف نشده که ممکن است در کلمه ششویه تحریفی روی داده باشد، در صورتی که در باره کلمات فارسی مستعمل در زبان عربی احتمال تحریف قبل از هر چیز باید به ذهن خطور کند. حقیقت این است که نصف^۱ عشر که صالح آن را در مقابل این کلمه گذارده است چنانکه تصور شده «نصف ده» نیست، و نصف ده هم معادل با^۲خمس یا پنجویه نمی شود که بتوان آن را بازکوة و خمس منطبق نمود زیرا نصف ده پنج است نه پنج یکک. و اما نصف^۳ عشر که صالح بیان کرده عبارت است از نصف ده یکک یا همان نیم عشری که تا چندی پیش در دفاتر مالیاتی معمول بود و شاید هنوز هم در بعضی موارد معمول باشد و نیم عشر یا نصف عشر معادل است با بیست یکک که به اصطلاح دفاتر ساسانی بیستویه می شود بنابراین به آسانی میتوان دریافت که آنچه ما آنرا در این روایت به صورت ششویه می خوانیم تحریفی است از کلمه^۴ بیستویه و اگر در نظر بگیریم که در رسم الخط قدیم نقطه گذاری حروف مانند امروز معمول نبوده آسان تر می توان پذیرفت که کلمه بیستویه به دست ناسخی بی دقت و بی اطلاع به ششویه تبدیل شده باشد.

و اما چرا مردان شاه معادل چنین رقم یعنی بیستویه را از صالح پرسیده؟ این بدان علت است که در زبان عربی برای بیان کسور اعداد به استثنای از ۲ تا ۱۰ که با کلمات نصف و ثلث و ربع ... تا^۵ عشر بیان می شود صیغه خاصی وجود ندارد. سؤال مردان شاه در باره^۶ کسور عقود و به اصطلاح امروز دهگانها است که در دیوانهای فارسی با استفاده از اعداد بیست و سی و چهل و با ترکیب «یه» یا «و یه» به آسانی قابل بیان بوده ولی در عربی به استثنای کلمه^۷ عشر که از عشر گرفته شده از ارقام

عشرون و ثلاثون و اربعون و بالاتر کلماتی برای بیان کسور اشتقاق نیافته . ذکر کلمه دهویه هم که در مقابل آن عشر وجود داشته در سئوال مردانشاه به عنوان آغاز مطلب و برای توجه دادن به همین نکته بوده و الاصل سئوال از بیستویه به بالا است و به همین جهت هم صالح ناچار شده که کسور بالاترا زده را هم با تلفیق همان کلمه عشر با کسور پائین تر از ده بیان کند، و به خوبی می توان حدس زد که سئوال مردان شاه که قصد او احراج و در تنگنا گذاردن صالح بوده غیر از بیستویه شامل سایر عقود مانند «سی ویه» و «چهل ویه» و بالاتر هم بوده و بارویه ای که صالح جواب داده ناچار می بایستی آنها را هم ثلث عشر و رُبع عشر و به همین ترتیب ترجمه کرده باشد. سئوال مردان شاه بسیار زیرکانه است ولی جواب صالح هم سرمشق آموزنده ای برای مترجمان خود مان خواهد بود که چگونه می توان از ابزار موجود هر زبان برای بیان معانی جدید استفاده نمود تا به محض آنکه معادل کلمه ای را در دسترس خود نیافتند بی درنگ زبانی را به نقص و نارسائی متهم نکنند.

و اما در عبارت بعدی : « فكيف تصنع بويد؟ قال اكتب وايضا » در رساله ای که چند سال پیش با عنوان « المترجمون و الثقله عن الفارسية في القرون الاسلامية الاولى » نوشته بودم (۱) و در ترجمه حال زادان فرخ روایت الفهرست را نقل کرده بودم در ذیل این عبارت احتمال داده بودم که کلمه « و ايضا » که صالح در برابر کلمه « ويد » قرار داده تعریب آن

۱- این رساله در سال هفتم مجله «الدراسات الادبية» نشریه کرسی فارسی دانشگاه لبنان شماره ۳ و ۴ انتشار یافت و به طور جداگانه نیز با همین نام جزء انتشارات دانشگاه لبنان منتشر گردید ، بیروت ۱۹۶۵ . در اینجا باید به این مطلب اشاره کنم که در نقل عبارت الفهرست در آن رساله هم ششویه چاپ شده و به تصحیح آن به صورتی که در این مقاله ذکر شده توجهی نشده و باید به همین صورت تصحیح شود.

باشد نه ترجمه آن و در اینجا در توضیح آن احتمال ذکر چند مطلب را لازم می دانم :

یکی اینکه کلمه « ایضا » نه در اشعار دوره جاهلیت و نه در قرآن کریم و نه در احادیث معتبر و صحیح که مأخذ اصلی زبان عربی به شمار می روند استعمال نشده، نه خود این کلمه و نه مشتقات بسیار محدود آن، و به این جهت این کلمه را عربی الاصل ندانسته اند. برخی احتمال داده اند که این کلمه از لاتین IDEM که به همین معنی است منقول باشد. علامه مرحوم محمد قزوینی پس از ذکر این قول نوشته اند: « این فقره با کمال غرابتش قابل تأمل و جا لب نظر است » (۱) عبدالله العلابلی در لغتنامه « المرجع » این نظر را که این کلمه از فارسی به زبان عربی راه یافته باشد بی اساس شمرده (۲) ولی شاید بتوان این روایت مدائنی را اساس موجهی برای این نظر به شمار آورد، زیرا تا آنجا که ما اطلاع داریم گفته صالح قدیمترین استعمالی است که ما از کلمه « ایضا » در دست داریم و در این گفته این کلمه در مقابل کلمه‌ای فارسی که از لحاظ لفظ و معنی درست با آن منطبق است قرار گرفته، « وید » که در سؤال مردان شاه ذکر شده همان کلمه‌ای است که در فرهنگهای فارسی به صورت « ایدی » آمده و معنی آن را « نیز » و « ایضا » نوشته اند (۳) و ظاهر آسئوال مردانشاه « وایدی » یا « واید » بوده که در عبارت عربی به صورت « وید » در آمده « چنانکه « واند » هم در همین عبارت بعدی به « وند » تغییر یافته. و گرچه در کتابهای لغت این کلمه با یاء ضبط شده ولی این احتمال هست که در اصل با الف مقصوره بوده و در آن صورت با توجه به اینکه دو حرف « د » و « ض » در عربی قریب المخرج هستند و به این جهت هم « ض » عربی

۱ - یادداشت‌های قزوینی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲ - المرجع، ج ۱ ذیل کلمه ایضا.

۳ - به فرهنگهای فارسی ذیل کلمه ایدی مراجعه شود.

در زبانهای دیگر به «د» تبدیل میشود و ایداء و «ایضا» یک کلمه خواهند بود. و بر فرض هم که در فارسی آخر کلمه ایدی با باشد نه الف مقصوره باز تعریب آن به این صورت غربتی ندارد. در فرهنگ فارسی به لاتین Wullers کلمه فارسی ایدی معادل لاتینی Etiam و Item یعنی همان کلمه‌ای که بعضی آنرا اصل لاتینی ایضا دانسته‌اند ذکر شده است. در هر حال این روایت دلیل قابل قبولی بر اصل فارسی ایضا به دست می‌دهد به خصوص اگر به جواب صالح به صورتی که در فتوح البلدان آمده و با جمله «اكتبه» شروع شده است توجه بیشتری شود، ولی با این حال تا وقتی که علاوه بر آنچه در فرهنگهای فارسی آمده موارد استعمال دیگری برای کلمه ایدی یا معنی دیگری غیر از معانی معروف برای «ایدون» در مآخذ معتبر فارسی یافت نشود دور از احتیاط خواهد بود که در این باره حکم قطعی نمود و پارا از حد احتمال فراتر نهاد.

آخرین قسمتی که در این روایت احتیاج به توضیح دارد جمله اخیر است که در متن عربی نقل کردیم. یعنی «قال والوید النیف والزیاده تتراد» توضیح این مطلب آن است که کلمه فارسی که صالح معادل عربی آن را نیف ذکر کرده «وید» نیست زیرا چنانکه قبلا دیدیم صالح معادل عربی کلمه «وید» را «ایضا» ذکر کرده و دو کلمه «نیف» و «ایضا» در زبان عربی از لحاظ معنی هیچگونه تناسب یا قرابتی ندارند که هر دو برابر یک کلمه وید قرار گیرند، بنابراین نیف معادل کلمه دیگری بوده که به «وید» یا «الوید» تحریف شده و به قرینه معنای نیف در عربی به آسانی می‌توان دریافت که آن کلمه «واند» و معرب آن «وند» و در این عبارت «الوند» بوده که در فارسی همان کلمه‌ای است که برای بیان شمارنا معین پس از یک عدد معین ذکر می‌شود مانند بیست و اندی و این همان معنی نیف است در عربی مثل عشرون و نیف.

بنابر این جمله^۱ صالح در جواب سئوالی است که از عبارت حذف شده و آن سئوال باید چنین باشد «فکیف تصنع بوند» مردانشاه پرسید با اند چه میکنی صالح گفت اند همان نیف است و زائد اضافه می شود. نگارنده سابقاً این مطلب را در رساله ای که ذکرش گذشت بطور اجمال ذکر کرده بودم. (۱) و در اینجا باید این توضیح را اضافه نمایم که علت این حذف و تحریف هم تا حدی روشن است زیرا به استثنای نقطه وند و وید که چنانکه گفتیم در رسم الخط قدیم رعایت نمی شده دو جمله «فکیف تصنع بوید» و «فکیف تصنع بوند» هر دو از هر لحاظ یکسان نوشته می شده و طبیعی است که در نظر ناسخی نا آشنا به اصطلاحات فارسی جمله دوم عیناً تکرار جمله اول و سهو کاتب گمان شده و به این جهت آن را حذف کرده باشد و پس از حذف آن سئوال «الوند» هم به قرینه «وید» سابق به «الوید» تغییر یافته باشد. متنها در این جا یک سئوال پیش می آید و آن این است که وقتی نیف در عربی به این خوبی و روشنی معنی «اند» فارسی را می رساند و درست منطبق بر این کلمه فارسی است سئوال مردان شاه که قطعاً او هم از این معنی بی اطلاع نبوده چه موردی داشته است. به گمان ما استعمال این صیغه با همین هیأت در این معنی مخصوص از وضع صالح یا از اصطلاحات مولد دیوانی است. معنی لغوی این کلمه و ماده ای که از آن مشتق شده «ناف - نیوف» مطلق زیادت و افزایش را می رساند و اشتقاق این صیغه بخصوص و استعمال آن برای این افزایش مخصوص شاید انتخاب و وضع خود صالح باشد و عبارت «والزیاذة

۱ - در مراجعه به کلمه وند در برهان قاطع ملاحظه شد که همکار دانشمند ما آقای دکتر محمد معین که هزار افسوس بیماری متد ایشان را از ادامه کارهای بسیار با ارزش باز داشت به حذف این جمله در این عبارت توجه نموده اند ولی در عبارت الفهرست ششویه و نصف عشر را همچنان «پنجویه» تصحیح کرده اند که سهواست.

تزاد هم که در آخر این عبارت ذکر شده در واقع تأکیدی باشد برای بیان صحت این وضع. زیرا «اند» هم در فارسی عدد زائدی است که بر عددی معلوم اضافه می شود. بنابر آنچه گذشت این قسمت از روایت مدائنی به این صورت تصحیح می شود: « فقال له مردانشاه بن زادن فروخ : کیف تصنع بد هویه و بیستویه ؟ قال اکتب عُشرًا و نصفُ عُشر. قال : فكيف تصنع بوید؟ قال : اکتبه و ایضا . قال : فكيف تصنع بوند؟ قال : والیند النیف . و الزیادة ت زاد .»

تهران - شهریور ۱۳۴۹

